

قسم بجمال محبوب اینست رحمتی که همه ممکنات را احاطه نموده و اینست یومی که در آن فضل الهی جمیع کائنات را فراگرفته ای علی عین رحمت در جریان است و قلب شفقتم در احتراق چه که لا زال دوست نداشته که احبایش را حزنی اخذ نماید و یا همی مس کند اگر اسم رحمانم مغایر رضا حرفی از احبایم استماع نمود مهموماً مغموماً بمحلّ خود راجع شد و اسم ستّارم هر زمان مشاهده نمود نفسی بهتکی مشغول است بکمال احزان بمقرّ اقدس بازگشت و بصیحه و ندبه مشغول و اسم غفّارم اگر ذنبی از دوستانم مشاهده نمود صیحه زد و مدهوش بر ارض اوفتاد ملائکه امریه بمنظر اکبر حملش نمودند و نفسی الحقّ یا نبیل قبل علی احتراق قلب بها از تو بیشتر است و ناله او عظمی متر هر حین که اظهار عصیان از نفسی در ساحت اقدس شده هیکل قدم از حیا اراده ستر جمال خود نموده چه که لا زال ناظر بوفا بوده و عامل بشرایط آن چون کلمات تلقاء وجه مذکور شد قد تموج بحر وفائی و مرتّ نسّمات غفرانی و اهتّرت سدره عنایتی و دارت سماء فضلی قسم بآفتاب افق باقی که از حزن محزونم و از همّت مهموم آهت از سرادق ابهی نفوذ نمود و به مقرّ امنع اقدس اعلی فائز شد ناله ات استماع گشت و نوحه ات به سمع مالک قدم رسید طوبی لک ثم طوبی لک اقرارات در مکنم مختار به هیکل بدیع ظاهر و اعتراف در منظر غفار به طراز منیع باهر انت تعترف و انا المعترف و انت تقر و انا المقر چه که اعتراف می نمایم بخدمات تو و شدت های وارده بر تو که در سیلیم حمل نمودی یشهد بحبی ایّاک کلّ الذّرات ای علی این ندایت بسیار محبوب است بنویس و بگو و بخوان ناس را بشطر پروردگار عالمیان بحرارت و جذبی که جمیع را مشتعل نماید قل یا الهی و محبوبی و محرکی و مجذبی و المنادی فی قلبی و محبوب سرّی لک الحمد بما جعلتنی مقبلاً الی وجهک و مشتعلاً بذکرک و منادياً باسمک و ناطقاً بشنائک

ای ربّ ای ربّ ان لم تظهر الغفلة من این نصبت اعلام رحمتک و رفعت رایات کرمک و ان لم يعلن الخطاء كيف يعلم بأنّک انت السّار الغفار العليم الحکیم نفسی لغفلة غافلیک الفداء بما مرّت عن ورائها نسمات رحمة اسمک الرّحمن الرّحیم ذاتی لذنب مذنبیک الفداء بما عرفت به اریاح فضلک و تضرّعات مسک الطافک کینونتی لعصیان عاصیک الفداء لأنّ به اشرقت شمس مواهبک من افق عطائک و نزلت امطار جودک علی حقایق خلقتک

ای ربّ انا الذی اقررت بكلّ العصیان و اعترفت بما لا اعترف به اهل الامکان سرعت الی شاطئ غفرانک و سكنت فی ظلّ خيام مکرمتک اسألك یا مالک القدم و المهيمن علی العالم بأنّ تظهر منّی ما تطیر به الأرواح فی هواء حبّک و النفوس فی فضاء انسک ثمّ قدّر لی قوّة بسلطانک لأقلب بها الممكنات الی مطلع ظهورک و مشرق وحیک ای ربّ فاجعلنی بکلیّ فانیاً فی رضائک و قائماً علی خدمتک لأنّی احبّ الحیوة لأطوف حول سرادق امرک و خيام عظمتک ترانی یا الهی منقطعاً الیک و خاضعاً لیدیک فافعل بی ما انت امله و ینبغی لجلالک و یلیق لحضرتک ای علی بعنایت ربّ العالمین فائز بوده و هستی بحول و قوّة او بایست مابین عباد بر نصرت امرش و اعلاى ذکرش محزون مباش از اینکه صاحب علوم ظاهره و خطّ نیستی ابواب فیوضات کل در قبضه قدرت حقّ است بوجه عباد گشوده و میگشاید انشاء الله این نفحه لطیفه در کلّ اوان از شطر قلبت در عالم مرور نماید بشأنی که ثمرات آن در کلّ دیار ظاهر شود او است مقتدر بر هر شیء أنّه لهوالمقتدر العزیز القدیر